

حبّ و عشق الهی و نقش آن در انگیزش اخلاقی از دیدگاه ابوحامد غزالی

محمد جواد دکامی^۱

سید حسن اسلامی اردکانی^۲

چکیده

علت گرایش انسان به افعال اخلاقی یکی از مهمترین مباحثی است که در فرا اخلاق مورد بحث واقع می‌شود. این مسئله تحت عنوان «نظریه انگیزش اخلاقی» در آثار فیلسوفان و علمای اخلاق مورد بحث قرار می‌گیرد. دیدگاه فیلسوفان اخلاق در این خصوص متفاوت است. سقراط شناخت را عامل اصلی انگیزش اخلاقی معرفی می‌کند و ارسطو علاوه بر شناخت، عوامل دیگری چون احساس، تخیل، میل، شوق، عقل، غایت، شخصیت، اراده را در انگیزش اخلاقی مؤثر می‌داند. در بین علمای اخلاق مسلمان، ابوحامد غزالی به بحث از علل و عوامل انگیزش اخلاقی اهتمام ویژه داشته است. وی عوامل مختلفی، چون اراده الهی، شناخت، حبّ ذات، هنر، سماع و وجد را در انگیزش اخلاقی مؤثر می‌داند. نقشی که او برای حبّ و عشق به حق تعالی در انگیزش انسان به سوی اعمال اخلاقی قائل است از سایر عوامل پررنگ‌تر است و حتی می‌توان گفت که بعد از اراده و امر خدا هیچ عاملی به اندازه حبّ و عشق به او در تحریک انسان و انگیزش اخلاقی او مؤثر نیست.

کلیدواژه‌ها

انگیزش، اخلاق، حبّ، عشق، غزالی،

۱ - دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم (نویسنده مسئول)

۲ - دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب

طرح مسأله

یکی از مسائل مهمی که در فلسفه اخلاق (فرا اخلاق) مطرح می‌شود این است که علت رفتارهای خوب و بد انسانها چیست؟ این بحث در آثار فیلسوفان اخلاق تحت عنوان "انگیزش اخلاقی"^۱ مطرح می‌شود. سؤال اساسی در بحث انگیزش اخلاقی این است که علت رفتارهای آگاهانه‌ی خاصی که از انسان سر می‌زند چیست؟ این سؤال لااقل به دو صورت قابل پاسخ گفتن است؛ گاهی هدف از طرح این سؤال این است که چه چیزی عمل مورد نظر را از جنبه‌ی عقلانی موجه می‌سازد. به عبارت دیگر آیا عمل مورد نظر از نظر عقلی بایسته و شایسته است یا نبایسته و ناشایسته؟ پاسخ به این سؤال بحث توجیه^۲ را پیش می‌کشد. اما گاهی هدف از طرح سؤال فوق این است که انگیزه‌های انجام آنچه اخلاقاً درست است، چه می‌باشند و چه عاملی باعث می‌شود که شخص به سوی انجام یک عمل خاص سوق داده‌شده، بر انگیزته شود. (فرانکنا، ۱۳۹۲: ۲۳۷-۲۳۸)

فیلسوفان و علمای اخلاق پاسخ‌های مختلفی به این سؤال داده‌اند. سقراط منشاء اصلی انگیزش اخلاقی را شناخت و معرفت می‌داند و جهل و غفلت را ریشه تمام بی‌اخلاقی‌ها معرفی می‌کند از دیدگاه او، عمل و رفتار انسان با معرفت و علم او ملازمه دارد. تنها علتی که رفتار انسانی را جهت می‌دهد معرفت است. بر اساس این دیدگاه، کسی که حق را می‌شناسد برخلاف آن عمل نمی‌کند و هیچ عاملی نمی‌تواند انسان را وادار به عمل بر خلاف معرفتش نماید. در این راه، فقط حکمت است که می‌تواند به او یاری رساند. (پل ادواردز، ۱۳۷۸: ۷۹) البته دانشی که سقراط از آن سخن می‌گوید، هر گونه دانستن نیست، بلکه دانشی است که مرز باریک میان نیک و بد را به انسان نشان دهد. (اسلامی، ۱۳۷۸: ۵) البته سقراط گاهی از سروش غیبی یا «دایمونین»^۳ به عنوان عامل انگیزش اخلاقی یاد می‌کند و دایمونین همان سروش غیبی است که سقراط مدعی بود که همیشه همراه او بوده و هر جا که می‌خواست از مسیر درست خارج شود او را از این کار باز می‌داشت. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۳۹)

ارسطو، صرف معرفت و شناخت را برای انگیزش، کافی نمی‌داند بلکه عوامل دیگری را در این امر دخیل می‌داند. از نظر او عوامل مختلفی در انگیزش اخلاقی مؤثر هستند که فقط یکی از آن عوامل، شناخت و باور است و عوامل دیگری چون احساس، تخیل، میل و شوق، عقل، غایت، شخصیت، اراده و انتخاب. و ... همگی از عوامل مؤثر در انگیزش اخلاقی هستند. ارسطو جهت ردّ دیدگاه سقراط در خصوص انگیزش اخلاق و علت انحصاری آن برای انگیزش، از پدیده

1- Moral motivation

2-Justification

3-Daimonion

مشترک بین انسان‌ها که همان ضعف اراده است و در زبان یونانی از آن به «آکراسیا»^۱ تعبیر می‌شود استفاده می‌کند. از نظر ارسطو، ضعف اراده وقتی تحقق پیدا می‌کند که میان خواست عقلانی و میل نفسانی انسان تعارض پیش آید. برای انسان، این تعارض مطرح نیست و او عمداً پیروی از هوای نفس را برمی‌گزیند. انسان ضعیف الاراده، کار خوب کردن را برمی‌گزیند، اما بر اساس میلش، مطابق خوشی زودگذر خویش عمل می‌کند (ارسطو، ۱۳۸۵: ۲۴۸)

فیلسوفان و عالمان اخلاق مسلمان که غالباً در اخلاق، دیدگاه فضیلت محور ارسطو را پذیرفته‌اند در بحث انگیزش اخلاقی معتقدند که انگیزش انسان به سوی عمل، عوامل مختلفی دارد و نمی‌توان یک عامل را به عنوان تنها علت انگیزش اخلاقی به حساب آورد. ابو حامد غزالی نیز به عنوان یکی از بزرگترین عالمان اخلاق مسلمان عوامل مختلفی را در انگیزش اخلاقی مؤثر می‌داند. عواملی چون اراده الهی، قوای نفس، اوراد و اذکار، هنر و موسیقی و در نهایت عشق و حبّ الهی از مهمترین عوامل تحریک و انگیزش اخلاقی انسان از دیدگاه غزالی می‌باشند. این مقاله اختصاص دارد به بررسی نقش حبّ و عشق الهی در انگیزش اخلاقی از دیدگاه امام محمد غزالی اما از آنجا که بدون ارائه تعریف انگیزش اخلاقی پرداختن به این بحث دشوار است، ابتدا سعی می‌شود تا به صورت مختصر به تعریف انگیزش اشاره‌ای شود و سپس موضوع اصلی تحقیق، مورد بحث واقع شود.

صاحب نظران درباره انگیزش، تعاریف متفاوتی ارائه داده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود: هب^۲، از مفهوم انگیزش را گرایش موجود زنده به ارائه‌ی فعالیت منظم می‌داند که از پایین‌ترین سطح خواب تا بالاترین سطح بیداری و فعالیت موجود زنده تغییر می‌یابد به طوری که نتیجه‌ی رفتار و نوع تحریک بر ارگانیزم اثر می‌گذارد. (خداپناهی، ۱۳۸۲: ۱۱) این تعریف از آن جهت که عام است و شامل فعالیت همه موجودات زنده می‌شود نمی‌تواند در بحث انگیزش اخلاقی چندان مورد استفاده قرار گیرد. گرامن^۳، انگیزش را عاملی می‌داند که ما را بر می‌انگیزد، به حرکت وامی‌دارد و به سوی رفتار معین سوق می‌دهد. (همان: ۱۲) تعریف گرامن نسبت به تعریف هب کامل‌تر است اما به نظر می‌رسد که او به تعریف عامل انگیزش پرداخته تا خود انگیزش. زیرا همچنان که یانگ اشاره می‌کند، انگیزش نوعی فرایند است و آن عبارتست از؛ فرایند فعال کردن رفتار، حفظ فعالیت و هدایت الگوی رفتار. (همان: ۱۲) آنچه در تعریف انگیزش از اهمیت ویژه برخوردار است، جهت دار بودن آن است. و به همین خاطر برخی انگیزش را مجموعه شرایطی دانسته‌اند که به رفتار نیرو می‌دهد و به آن جهت

1- akrasia

2 -D.O, Hebb

3 - C.F,Graumann

می‌بخشد. (اتینکسون، ۱۳۹۱: ۳۶۱)

نقش حب و عشق الهی در انگیزش اخلاقی از دیدگاه ابوحامد غزالی

یکی از قدیمی‌ترین نظریه‌ها در خصوص عامل اصلی حرکت و تحریک در عالم ماده، این است که عشق به مبدأ اعلی، باعث تغییر، تحول، حرکت و کمال است. ارسطو در متافیزیک هنگام بحث از آفرینش جهان و اثبات محرک اول ویژگی ذاتی او را فعالیت عقلانی محض معرفی می‌کند. بنابراین از نظر او محرک اول نمی‌تواند به عنوان علت فیزیکی، جهان را به حرکت درآورد زیرا اگر او به عنوان محرک فیزیکی جهان را به حرکت درآورد، عکس‌العملی از متحرک بر او وارد می‌شود. بنابراین او نیز دچار تغییر و حرکت خواهد شد و چون حرکت، مستلزم رسیدن از قوه به فعل است با فعلیت محض خدا در تعارض است. بنابراین خدا به عنوان ما الیه - الحرکه و متعلق شوق، جهان را به حرکت در می‌آورد. (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۳۶۰) بدین ترتیب ارسطو معتقد است که مبدأ اول، افلاک را که از نظر او موجوداتی زنده‌اند با عشق و شوق به خویشتن به حرکت در می‌آورد. (نوسباوم، ۱۳۷۴: ۷۵)

فیلسوفان و اندیشمندان مسلمان عشق را یک کمال وجودی می‌دانند که در تمام مراتب هستی سریان و جریان دارد. هر اندازه که وجود شدیدتر و قوی‌تر باشد عشق نیز از شدت و قوت بیشتری برخوردار است و به همین خاطر واجب تعالی که وجود بی‌نهایت است، بالاترین درجه عشق را هم به ذات خود دارد و هم به مخلوقاتش و عشق او به مخلوقاتش از آن جهت است که اثری از آثار او می‌باشند. (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲: ۲۶۳) اندیشمندان مسلمان با استفاده از آیات نورانی قرآن و روایات مآثور از معصومین، فاعلیت حق تعالی را از نوع فاعلیت بالعشق می‌دانند و می‌گویند: لولا العشق ما یوجد سماء و لا ارض و لا بر و لا بحر. اگر عشق نبود نه آسمان خلق می‌شد نه زمین و نه خشکی و نه دریایی. (همان: ۲۶۴)

جنبه دیگر عشق الهی عبارتست از عشق مخلوقات و به خصوص انسان به حق تعالی. صدر المتألهین شیرازی عشق حقیقی را حب خداوند و صفات و افعال او می‌داند. (همان، ج ۳: ۱۳۶) امام خمینی (ره) نیز عشق به کمال را فطری تمام انسان‌ها می‌داند و از آن جهت که کمال مطلق فقط خداست. پس همه انسان‌ها فطرتاً عاشق او می‌باشند (امام خمینی (ره) ۱۳۷۶: ۱۲۷) و این عشق عامل اصلی انگیزش انسان به سوی امور اخلاقی و در نتیجه تخلق به اخلاق الهی می‌باشد.

ابوحامد غزالی گرچه می‌خواهد خود را از فلاسفه مستقل نشان دهد اما خواسته یا نخواستہ در بسیاری از علوم پیرو آنهاست. او در بحث انگیزش و تحریک نیز همان سخن فلاسفه چون ارسطو و ابن سینا را مطرح کرده است. از نظر او عامل اصلی که انسان را برمی‌انگیزد تا به سوی خوبی‌ها حرکت کند عشق به زیبایی مطلق حضرت حق تعالی است. اما باید ابتدا به این سؤال

پرداخته شود که عشق از دیدگاه غزالی چه تعریفی دارد؟ غزالی محبت و عشق را ویژگی موجودات صاحب ادراک معرفی می‌کند و با توجه به موافقت یا عدم موافقت مدرک با طبع مدرک آنها را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱ - آنچه موافق و ملایم طبع ادراک کننده و لذت دهنده اوست .

۲ - آنچه منافی طبع ادراک کننده و مایه تنفر و انزجار اوست .

۳ - آنچه در طبع ادراک کننده لذت و المی ایجاد نمی‌کند.

بنابراین هر چیزی که در ادراک آن لذت و راحتی است، از نظر ادراک کننده محبوب و آنچه در ادراک آن درد و رنج است، نزد ادراک کننده مبعوض و هر چه لذت و المی در پی ندارد، نه محبوب است و نه مکروه. در این صورت هر چیز لذت بخشی نزد کسی که از آن لذت می‌برد محبوب است، و معنای محبوب بودن آن است که طبع انسان بدان، تمایل دارد، و معنای مبعوض بودن آن است که انسان از آن چیز نفرت دارد. پس حب و دوستی عبارت است از گرایش طبع به چیزی لذت دهنده و اگر این گرایش شدت و قوت یابد، «عشق» نامیده می‌شود، و بغض عبارت از نفرت طبع از چیزی دردآور و رنج دهنده که اگر این نفرت قوی شود آن را «مقت» یا دشمنی می‌خوانند این نخستین اصل در حقیقت معنای دوستی است که از شناخت آن چاره ای نیست (همان: ۳۱۴)

دیدگاه غزالی در حوزه اخلاق مبتنی بر نظریه حُسن و قبح شرعی است. او معتقد است که حسن و قبح‌ها در حوزه اخلاق هم حدوداً و هم معرفه به شرع وابسته هستند. اما او از جهتی با توجه به شناختی که از انسان دارد، حب ذات را منشاء حرکت او به سوی کمال و انگیزش اخلاقی معرفی می‌کند. یعنی غایت و هدف انسان از انجام امور اخلاقی این است که به خودش فایده یا لذتی برسد. اما غزالی، معتقد است که حب ذات، خود پرتوی از حب و عشق بالاتری است که حب و عشق به حق تعالی می‌باشد. او حب و عشق به خدا را غایت الغایات و بالاترین درجات و مقامات انسان معرفی می‌کند که مقامی بالاتر از آن نیست. هر کمالی که بالاتر از حب الهی فرض شود، در حقیقت میوه و ثمره محبت به خداست و تمام کمالات و اموری که قبل از آن در نظر گرفته شوند همگی مقدمه دست‌یابی انسان به محبت الهی هستند (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۱۱) به همین دلیل غزالی معرفت را مقدم بر محبت می‌داند زیرا بدون معرفت، محبت رخ نخواهد داد. (غزالی، ۱۳۵۴، ج ۲: ۵۹۸)

غزالی بحث حب و عشق الهی را با حب انسان به محسوسات شروع می‌کند و می‌گوید: انسان در حواس پنج‌گانه با حیوان شریک است، بنابراین لذات آنها مشترک است. حال ممکن است شخص غافل یا مغرض بخواهد هرگونه محبتی و رای ادراکات حواس از جمله محبت حق - تعالی را انکار کند، غزالی در جواب این مسئله وجود حس ششم آدمی را پیش می‌کشد که

مدرکات عقلی و غیر مادی را ادراک می‌کند. از نظر او محبت الهی از این قسم ادراکات ناشی می‌شود و این دیده باطن است که جمال حق تعالی را مشاهده می‌کند و از آنجا که بصیرت باطن قوی‌تر از بصر ظاهر است، بنابراین لذت دل قوی‌تر از لذت ظاهر و بزرگتر از آن می‌باشد. پس کسی که محبت پروردگار را انکار نماید، حقیقتاً از لحاظ درک در حدّ بهایم است و از این حدّ فراتر نمی‌رود. (همان: ۳۱۴)

یکی از سؤالاتی که در بحث محبت و تأثیر آن در انگیزش اخلاقی به وسیله غزالی مطرح شده این است که بین حبّ ذات انسان و محبت الهی نقش اصلی به عهده کدامیک است و آیا انسان خدا را از آن جهت دوست دارد که به او نیاز دارد؟ یا محبت انسان به حق تعالی یک محبت ذاتی است؟

غزالی پاسخ به این سؤال را برای عوام دشوار می‌داند زیرا آنها می‌پندارند؛ محال است که انسان چیزی را به خاطر خود آن چیز دوست داشته باشد و در این دوست داشتن حبّ ذات خود را لحاظ نکند. پس انسان هر چیزی را از آن نظر دوست دارد که برای او فایده‌ای داشته باشد. او برای پاسخ به این سؤال به بیان اسباب و علل دوستی می‌پردازد و برای آن پنج سبب معرفی می‌کند که عبارتند از:

الف) محبّوب بالذات هر موجود زنده‌ای ذات و نفس خود اوست و معنی حبّ ذات این است که در طبع او میل به بقاء و گریز از فنا وجود دارد. اگر او مال را دوست دارد به خاطر نقش مال در دوام و بقاء وجودش است. همچنین دوست داشتن فرزندان نیز به خاطر این است که بعد از مرگش اثری از او باقی است... (غزالی، ۱۳۵۴، ج ۲: ۵۷۷) بنابراین نخستین محبّوب انسان ذات او است، سپس سلامتی اعضای او، پس از آن مال و فرزند و کسان و دوستان اوست. پس اعضای آدمی محبّوب اویند و سلامت آنها مطلوب اوست؛ چرا که کمال و دوام وجود او موقوف بر اینهاست. محبّوبیت مال نیز از آن جهت است که وسیله دوام وجود و کمال آن می‌باشد. و سایر اسباب نیز چنین است. این که انسان اشیای مذکور را دوست می‌دارد، به خاطر خود آنها نیست، بلکه به سبب آن است که بهره مندی او از دوام وجود و کمال آن بدانها وابسته است تا حدی که آدمی فرزندش را با این که از او بهره ای نمی‌برد، بلکه سختی‌هایی را هم به خاطر او تحمل می‌کند، دوست می‌دارد؛ زیرا او را پس از مردن جانشین وجود خویش می‌پندارد، و بقای نسلش نوعی از بقا برای اوست، و به سبب علاقه شدید به بقای نفس خود، بقای کسی را که جانشین او می‌شود نیز دوست دارد، و گویی او را جزیی از خود می‌پندارد؛ زیرا نمی‌تواند طمع داشته باشد که تا ابد زنده بماند. آری هرگاه میان کشتن او و کشتن فرزندش مخیر شود، و طبع او بر اعتدال خویش باقی باشد، بقای خود را بر بقای فرزندش ترجیح خواهد داد، زیرا بقای فرزندش تنها از یک جهت به منزله بقای اومی‌باشد. محبت او به خویشاوندان و اقوام نیز به

حُب ذاتش برمی‌گردد، زیرا او خود را به سبب آنها تنها نمی‌بیند و به کمال آنان خود را قوی و آراسته می‌انگارد، زیرا خانواده و مال و اسباب خارجی همچون بالهایی مکمل وجود انسان اند، و کمال وجود و دوام آن طبعاً محبّوب اوست. بنابراین نخستین محبّوب هر زنده ای ذات و کمال ذات و دوام همه اینهاست، و آنچه ضد آنهاست، مکروه اوست؛ و این امور نخستین سبب محبّت به شمار می‌آید. (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۱۵)

ب) سبب دوم دوست داشتن، نیکی کردن است. اینکه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «الانسانُ عبیدُ الاحسانِ» دلیلی بر این که دوستی افراد نیکوکار فطری انسان است و به همین دلیل انسان حتی افراد بیگانه نیک‌کردار را دوست دارد. بدون تردید افراد نیکوکار خود، عین کمال نیستند اما می‌توانند سبب کمال باشند، همچنان که دوست داشتن طیب به خاطر خود او نیست بلکه به خاطر این است که او سبب و وسیله سلامتی انسان می‌باشد. غزالی با توضیح بیشتری که در خصوص این نوع دوستی می‌دهد، فقط دوستی حق تعالی را دلیل شعور و معرفت انسان می‌داند زیرا جز او کسی حقیقتاً به انسان نیکی نکرده است و دوست داشتن غیر خدا به صورت استقلالی نشانه جهل است. (غزالی، ۱۳۵۴، ج ۲: ۵۸۸)

ج) سبب سوم دوستی این است که انسان کسی را دوست بدارد، نه به خاطر نیکی که به شخص وی کرده است بلکه به خاطر صفات نیکویی که دارد. مثلاً اگر گفته شود که در مغرب پادشاهی است که او عادل است و به کسی ظلم نمی‌کند، انسان طبعاً چنین کسی را دوست دارد، هر چند می‌داند که هرگز او را نخواهد دید و از وی هیچ احسانی به او نخواهد رسید. این به خاطر وجود زیبایی معنوی است که با حواس باطن ادراک می‌شود؛ چرا که انسان فطرتاً زیبا دوست است. این قسم دوستی هم در حقیقت مخصوص حق تعالی است زیرا هر کس که در عالم کوچکترین عمل نیکویی انجام می‌دهد جز به اذن و اراده او نیست بعلاوه او زیبای مطلق است و هر آنچه که در این عالم بهره‌ای از جمال دارد همه از او منشاء می‌گیرد. بنابراین با چنین تبیینی روشن می‌شود که جز دوستی حق تعالی سزاوار نیست. (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۴ ص ۳۱۶)

د) سبب چهارم دوستی عبارتست از دوست داشتن به خاطر زیبایی معانی و صفات. زیبایی مورد نظر در اینجا از نوع زیبایی ظاهری که با حواس درک می‌شود نیست بلکه سبب این زیبایی و محبّوبیت، معانی صفات ذات محبّوب است و این زیبایی از سه چیز ناشی می‌شود: یکی زیبایی ناشی از علم و دانش در اینجا خود علم و عالم محبّوب است و هر اندازه که علم شریفتر باشد آن جمال نیز شریفتر خواهد بود. غزالی معتقد است که شریف‌ترین همه علوم علم خداشناسی و معرفت حضرت الهیّت است که مشتمل بر ملائکه، کتب، رسل و شرایع انبیاء و تدبیر مُلک و ملکوت دنیا و آخرت است و انبیاء و صدیقان از آن جهت محبّوب هستند که ایشان را در این علوم کمالی است. (غزالی، ۱۳۵۴، ج ۲: ۵۷۹) منشاء دیگر زیبایی به این معنا قدرت انسان بر

اصلاح نفس خود و اصلاح بندگان خداست. اما منشاء سوم زیبایی مربوط به معانی و صفات عبارت است از تنزه و پاکی از عیب و نقص و خبایث اخلاقی است. و محبّوب اصلی این صفات است نه افعال مربوطه، اما ارتباطی که بین صفات و افعال هست باعث محبّوبیت این افعال نیز می‌شود. بنابراین هر که در این صفات کامل‌تر باشد محبّوب‌تر است. (همان، ۵۷۹) غزالی محبّوب اصلی در این قسم را نیز حضرت حق تعالی می‌داند زیرا هم علم مطلق نزد پروردگار است و غیر خدا از علم فقط بهره کمی دارند.^۱ و هم قدرت مطلق نزد خداوند است^۲ و از این جهت نیز محبّوب حقیقی او می‌باشد. همچنین او کمال مطلق است و کسی که دوست داشتنش به خاطر کمال و تنزه از عیوب و عدم نقص است، قطعاً کامل‌تر از خدا نخواهد یافت تا او را به عنوان محبّوب اصلی خود انتخاب نماید. (همان، ۵۸۰)

۵) سبب پنجم برای دوستی مناسبت و مشاکلت است زیرا شبه هر چیزی به سوی آن چیز جذب می‌شود و انسان مناسبت خاصی با حق تعالی دارد چنان که در قرآن کریم آمده است: «قل الرّوح من امر ربّی» (سوره اسراء آیه ۸۵) و «و نفخت فیہ من روحی» (سوره الحجر، آیه ۲۹) و در حدیث شریف آمده است: «انّ الله خلق آدم علی صورته» و این سبب هم اگر ملاک دوستی باشد محبّوب اصلی و حقیقی انسان نیز خداوند تبارک و تعالی است. (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۲۴)

از آنچه در این بخش از تحقیق ذکر شد این نتیجه به دست می‌آید که از دیدگاه غزالی محبّوب و معشوق بالذات انسان، حضرت حق تعالی است و تمام اسبابی که به عنوان اسباب دوست داشتن مطرح می‌شوند همگی به او بر می‌گردند. از جهت دیگر از آنجا که عشق حقیقتاً حرکت آفرین و محرک انسان به سوی کمال است؛ نقش بسیار مهمی در انگیزش اخلاقی به عهده آن است. بنابراین عشق به خدا عامل اساسی در انگیزش اخلاقی است. اکنون لازم است به برخی از آثار و اعمالی که به واسطه عشق الهی از انسان سر می‌زند اشاره شود.

آثار اخلاقی (انگیزشی) حبّ الهی

چنان که در مقدمه گفته شد غزالی یکی از عوامل اصلی انگیزش اخلاقی را حبّ و عشق به حق تعالی معرفی می‌کند. با مطالعه در آثار اخلاقی او می‌توان برخی از آثار اخلاقی عشق به خدا را به شرح زیر ذکر نمود.

۱) از دیدگاه غزالی اولین اثر محبت الهی در رفتار انسان این است که عاشق خداوند همواره خود را برای ملاقات او آماده می‌کند. چنان که در عشق‌های زمینی نیز چنین است آیا می‌توان تصور کرد که عاشق آرزوی ملاقات معشوق خود را نداشته باشد؟! از آنجا که ملاقات واقعی

۱ - و ما اوتینم من العلم الا قليلاً (اسراء، آیه ۸۵)

۲ - انّ القوه لله جميعاً (بقره، ۱۶۵)

انسان با خدا پس از رهایی از قفس تن امکان‌پذیر است، غزالی ترسیدن از مرگ را یکی از نتایج عشق به حق تعالی معرفی می‌کند. (غزالی، ۱۳۵۴، ج ۲: ۶۰۰) عشق انسان را برمی‌انگیزد که در راه حضرت معشوق حیات خود را در یک نبرد مقدس تقدیم خداوند کند. البته نفرت از مرگ از دیدگاه غزالی دلیل عدم عشق به خداوند نیست بلکه به علت نقص عاشق است. (آبراهاموف، ۱۳۸۹: ۲۵۲) او در معارج القدس در این خصوص می‌گوید: هر کس به رتبه عشق رسیده باشد او خواهان ملاقات خدا می‌شود در نتیجه مرگ را نیز دوست دارد و اگر چنان‌که از مرگ گریزان است صرفاً به خاطر این است که او می‌خواهد پیش از ملاقات خدا معرفت خود را نسبت به او افزایش دهد. چرا که دریای معرفت بی‌کران است و احاطه به کنه ذات حق تعالی محال است و هر اندازه که معرفت انسان به خدا، صفات و افعال او و نیز به اسرار مملکت او زیاد تر می‌شود ابتهاج به لقاء او افزایش می‌یابد. (غزالی، ۱۹۷۵: ۱۶۲)

پس به نظر غزالی اولین علامت عاشق حق تعالی آن است که مشتاق لقای اوست و از آنجا که مرگ برای چنین کسانی وسیله لقای اوست او از مرگ هراسی ندارد بلکه مشتاق مرگ می‌باشد. این جهان منعی و سدی در راه عاشق برای ملاقات معشوق است. و هرچه زودتر از میان برداشته شود بهتر است. (شریف، ۱۳۶۵: ۶۹)

۲) نقش دیگر عشق به خدا در انگیزش انسان این است که انسان را به سوی دوست داشتن آنچه که حق تعالی دوست دارد برمی‌انگیزد و در نتیجه عاشق حق تعالی از پیروی از شهوات پرهیز می‌کند و به انجام نوافل سخت می‌پردازد. چنین کسی اطاعت را یک بار گران نمی‌داند بلکه آن را یک لذت تلقی می‌کند. (آبراهاموف، ۱۳۸۹: ۲۵۲)

۳) اطاعت از حق تعالی یکی دیگر از نتایج عشق به اوست. انسانی که عاشق خدا می‌شود بر شهوات غلبه می‌کند و به اطاعت او می‌پردازد. (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۴۹) از نظر غزالی هرچه عشق شدید تر و بیشتر باشد انسان مطیع تر می‌شود. و البته چنان‌که قبلاً گفته شد شدت عشق به درجه معرفت بستگی دارد (غزالی، ۱۳۵۴، ج ۱: ۶۳) هرچه معرفت بیشتر باشد عشق انسان به خدا شدیدتر می‌شود (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۳۷)

۴) نتیجه دیگر عشق به خدا از نگاه غزالی یاد خدا و آنچه که مرتبط با اوست مانند قرآن، پیامبر و همه کسانی که باید برای آنها احترام قائل شود. چنین کسی تمام مخلوقات خدا را از آن جهت که فعل او هستند دوست می‌دارد.^۱ (غزالی، ۱۳۵۴، ج ۲: ۶۰۲)

غزالی معتقد است که عاشقان الهی با هر چیزی که بوی حضرت حق تعالی را به مشامشان

۱ - به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست (سعدی)

برساند یا هر رویی که یادآور روی دوست باشد و یا هر نغمه و آوازی که تداعی کننده جمال و زیبایی او باشد به سویش برانگیخته می شوند. او کتاب هشتم از ربع عادات احیاء علوم الدین را به آداب سماع و وجد اختصاص می دهد و سماع عاشقان را باعث انگیزش شوق و هیجان عشق و آرامش نفس معرفی می کند. از نظر او اگر سماع در مشاهده معشوق باشد هدفش تعمیق و تأکید لذت است اما اگر در فراق او باشد هدفش تهییج شوق خواهد بود. شوق هرچند دردناک باشد اما دارای نوعی لذت است هرگاه با حرکت به سوی معشوق به امید وصال او همراه باشد زیرا رجا لذت بخش است و یأس درد آور. (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۳: ۳۰۴)

تمام بندگان خدا برای عاشقان او مورد شفقت و رحمت قرار می گیرند و کفار و مخالفان حق تعالی مورد غضب آنها می باشند، چنان که می فرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ». غزالی با بیان یک حدیث قدسی نقش حبّ و عشق حق تعالی در انگیزش اخلاقی را توضیح می دهد. خدای - عز و جل - اولیای خود را این گونه توصیف می کند: «کسانی که به دوستی من موع می باشند، مانند کودکی هستند به چیزی موع شود، و به ذکر من باز گردند آنگونه که کرکس به آشیان خود باز می گردد، و برای محارم من خشمگین شوند چنان که پلنگ خشمگین می شود، آنان از اندکی خود و بسیاری دشمنان باک ندارد». پس در این مثال بنگر. چه کودک چون موع چیزی باشد اصلاً از آن جدا نشود، و اگر آن را از او بستانند جز به گریستن و فریاد کردن مشغول نگردد. تا آن را بدو باز دهند، و اگر بخوابد آن را با خود به رختخواب برد، و اگر بیدار شود بدان باز گردد و تمسک نماید، و چون از دست وی گرفته شود بگیرد، و هر گاه که باز آید بخندد، و هر که با او در آن منازعت کند دشمن گیرد، و هر که آن را به او دهد او را به دوست گیرد. و اما پلنگ در حال خشم خود را نگاه نتواند داشت تا به حدی که از شدت خشم خود را هلاک کند. (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۵۲)

عشق به قرآن و پیامبر و اولیاء خدا به طرق اولی برای دوستان خدا هدف قرار می گیرد. آنان اطاعت از پیامبر را برخود واجب می دانند آن گونه که اطاعت خدا را برخود ضروری می شماند. غزالی جهت تبیین این مطلب آیه شریفه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي، يُحِبِّبْكُمْ اللَّهُ» (آل عمران، ۴۵) استفاده می کند که بر اساس آن شرط دوست داشتن خدا پیروی و اطاعت از پیامبر اکرم (ص) معرفی شده است. همچنین عشق، عاشق حق تعالی را برمی انگیزد که بخشی از شب را که دیگر انسانها در خواب هستند بیدار بماند و با خدای خویش خلوت کند. بزرگترین تأسّف چنین کسی بر فرصتی است که در آن می توانست با خدا خلوت کند اما آن را از دست داد. غزالی علائم و نتایج عشق به نقل از سهل تستری (ره) با توجه به تأثیر و تأثر مراتب محبوب های انسان، چنین توصیف می کند: «علامت دوستی خدا دوست داشتن قرآن است و علامت دوست داشتن قرآن دوست داشتن رسول اکرم (ص) و علامت حبّ رسول اکرم (ص) حبّ سنت او و حبّ

آخرت است و نشانه حبّ آخرت نفرت و بغض از دنیا است و علامت بغض دنیا این است که انسان جز به اندازه نیاز و برای رسیدن به منزل گاه ابدی از آن بر ندارد. (همان ص ۳۵۰) چنان که ملاحظه می شود در این سخن سلسله مراتب عوامل انگیزش اخلاقی که از محبت سرچشمه می گیرند ذکر شده است و غزالی نیز آن را پذیرفته و بر آن تأکید می کند.

۵) رازداری یکی دیگر از نتایج عشق حقیقی است. غزالی معتقد است که برخی معارف را همه انسان ها نمی توانند درک کنند بنابراین بر عاشقان الهی واجب است که معارف و مکاشفات خود را به عنوان یک راز نزد خود نگه دارند و آن را برای کسانی که نامحرم این وادی هستند افشاء نکنند، زیرا اطلاع آنان بر این اسرار باعث نابودی جهان می شود. (همان: ۳۵۵)

۶) یکی دیگر از نتایج عشق الهی ذکر اوست. عشق انسان را بر می انگیزد که همواره نام حق تعالی و اسماء و صفات او را بر زبان آورد. غزالی معتقد است که رابطه محبت و ذکر و تأثیر و تأثر آنها دو طرف است یعنی بر هم تأثیر می گذارند. عشق باعث افزایش ذکر می شود و بسیاری ذکر هم موجب شدت عشق می شود. (غزالی، ۱۳۵۴، ج ۱: ۶۳) همچنین غزالی معتقد است که موظبت انسان بر عبادت و تزکیه نفس موجب افزایش ذکر می شود و دست برداشتن از معصیت سبب فراغت دل است و به جای آوردن طاعت سبب غالب شدن ذکر است و این هر دو سبب محبت است که تخم سعادت است، و آن عبارتست از فلاح: (همان: ۶۴) چنان که حق تعالی می فرماید: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ (سوره ۸۷، آیه ۱۴ و ۱۵)

۷) انس به خلوت و کناره گیری از خلق یکی دیگر از نتایج عشق به خداست، عشق به حق تعالی انسان را بر می انگیزد تا دور از هیاهوی خلق به مناجات با خدا برخیزد. چنین کسی شب را برای انس با خدا دوستتر می دارد (همان، ج ۲: ۶۰۲) و تهجد و شب زنده داری را بر خود واجب می داند. (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۵۱)

۸) خوف و ترس در دوستی نیز از آثار عشق و محبت به خداست. عشق انسان را به جایی می کشاند که از هیبت و تعظیم، حقیر و نزار می گردد. ممکن است برخی گمان کنند که ترس ضد دوستی است در حالی که چنین نیست بلکه ادراک عظمت معشوق موجب هیبت می شود همان گونه که ادراک جمال موجب دوستی و حبّ می شود. خوف عاشقان یک نوع نیست و دارای مراتب و شدت و ضعف می باشد و هر خوفی حالت خاص خود را ایجاد می کند. اولین مرتبه خوف برای عاشق خوف از اعراض است و بالاتر از آن خوف حجاب می باشد و بالاتر از هر دوی اینها خوف ابعاد است و این خوف همان است که سید و سرور عاشقان پیامبر اکرم (ص) را پیر کرد. ^۱ آنگاه که شنید: «أَلَا بُعْدًا لِمُؤَدِّ» (سوره هود آیه ۶۸)، «أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ»

۱ - این سخن غزالی اشاره به این حدیث پیامبر اعظم (ص) است که فرمود: «شیتنی سوره هود».

سوره هود، آیه ۹۵) از نظر غزالی خوف دوری در دل کسی که به قرب عادت کرده و شیرینی آن را چشیده باشد و بدان آرمیده باشد بسیار بزرگ است و شنیدن حکایت دوری دورشدگان، مقربین را حتی در حالت قرب پیر می‌گرداند. کسی که به دوری و غربت عادت کرده باشد هرگز آرزومند نزدیکی و قربت نخواهد شد و آن کس که نزدیکی را نچشیده باشد از بیم دوری گریبان نخواهد بود. (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۵۳)

۹) رضا به قضای الهی یکی دیگر از آثار و نتایج محبت و عشق الهی است. عاشق حق تعالی هر آنچه که از طرف خدا به او برسد با رضایت کامل می‌پذیرد. غزالی رضا را یکی از ثمرات محبت و از بالاترین مقامات مقربان درگاه حق تعالی می‌داند و شناخت حقیقت آن را به سبب تشابه و ابهام برای اکثر مردم دشوار می‌داند، او معتقد است که شناخت حقیقت رضا جز برای کسانی که خداوند دانش تاویل را به آنها آموخته و در دین فقیه گردانیده روشن نیست. (همان: ۳۶۳)

غزالی برای این رضا و خشنودی به قضاء الهی آثار و نتایج معرفی می‌کند که عبارتند از:

الف) محبت و عشق احساس درد را از بین می‌برد به نحوی که عاشق به علت غرق شدن در عشق، علی‌رغم اینکه درد بر او عارض می‌شود اما آن را احساس نمی‌کند و با وجود اینکه مجروح می‌شود اما احساس تألم نمی‌کند مانند جنگجویی که در حال خشم یا ترس زخمی می‌شود اما آن را حس نمی‌کند و تنها هنگامی که خون را در بدن خود ببیند می‌فهمد که مجروح شده است. همچنین گاهی کسی را که حجامت می‌کنند یا سرش را با تیغ کُند می‌تراشند او دچار درد می‌شود اما اگر دلش به امر مهمتری مشغول باشد و از آرایشگر و حجامت‌کننده غافل گردد درد را حس نمی‌کند. همه اینها به سبب آن است که اگر دل در امری که باید آن را به انجام رساند مستغرق شود غیر آن را درک نمی‌کند. و نیز عاشقی که تمام فکرش مستغرق در مشاهده و یا محبت معشوق خویش است بسا دچار چیزی شود که اگر عشق او وجود نمی‌داشت به درد و غم گرفتار می‌شد، لیکن به سبب غلبه شدید محبت معشوق بر دلش درد و غمی احساس نمی‌کند. وقتی که حال عاشق در خصوص غم و دردی که از غیر معشوق به او می‌رسد چنین است به طریق اولی درد و رنجی که از معشوق به او می‌رسد شامل این حکم می‌شود. (همان: ۳۶۶)

غزالی مشغولیت دل به عشق و محبت را از بزرگترین مشغولیت‌ها می‌داند، او معتقد به

تفاوت دیدگاه غزالی در تفسیر این حدیث شریف با دیدگاه دیگر اعملاء و مفسران قرآن کریم در این است که آنها غالباً شأن بیان این سخن پیامبر (ص) در باره سوره هود را به خاطر آیه «فاستقم كما امرت» دانسته‌اند اما غزالی علت بیان آن را به خاطر آیات دیگری از این سوره دانسته‌اند، که در آنها سخن از دوری محبوب و معشوق به میان آمده است. (رک: نراقی، ۱۳۸۳: ۶۰)

شدت و ضعف عشق و در نتیجه کمی و زیادی احساس درد است. از نظر او هم چنان که دوستی صورت‌های زیبا که با چشم سر احساس می‌شوند ممکن است دائماً شدت گیرد، دوستی صورت‌های زیبایی باطنی که به چشم دل شناخته می‌شوند نیز همواره قوت و شدت می‌یابد.

از نظر غزالی رابطه میان میزان عشق و احساس غم و درد، رابطه‌ای معکوس است هرچه عشق و محبت شدیدتر باشد، احساس درد و رنج عاشق در حال عشق کمتر خواهد بود. و از آنجا که هیچ جمال و جلالی با جمال و جلال حضرت حق تعالی قابل مقایسه نیست و اگر رشحه و چشمه‌ای از آن بر کسی مکشوف شود چنان بر او غلبه می‌کند که او را واله و مدهوش می‌سازد. و دیگر آنچه را بر او می‌گذرد ادراک نمی‌کند. چنان که گفته شده است: کتک خوردن از دست دوست درد ندارد. (همان: ۳۶۶) اینکه در قرآن کریم در خصوص مؤمنان می‌فرماید: «الذین آمنوا اشدّ حبّاً لله» (بقره، ۱۶۵) هم دلیل وجود عشق الهی است و هم دلیل ذوراتب بودن آن می‌باشد.

ب) کسی که عشق حضرت حق تعالی در وجود او رسوخ کرده باشد نه تنها درد را احساس نمی‌کند بلکه به آن راضی و خشنود است و کار او به جایی می‌رسد که خواهان آن می‌شود. توجیه غزالی برای خشنودی به درد ناشی از عشق چنین است که این رغبت به حکم عقل عاشق است هر چند عاشق بر حسب طبع از درد گریزان است، اما او مانند کسی است که از رگزن می‌خواهد تا او را فصد و یا حجامت کند گرچه او درد را احساس می‌کند اما به آن خشنود است و راغب آن می‌باشد و حتی منت رگزن و حجامتگر را نیز می‌کشد. زیرا می‌داند که در این درد کشیدن بقاء و سلامتی او نهفته است. همچنین است کسی که برای به دست آوردن سود به سفر می‌رود. او سختیهای مسافرت را درک می‌کند. اما علاقه و محبت او به سودی که از سفر عایدش می‌شود سختیهای آن را برایش آسان و گوارا می‌سازد و او را بدان راضی و خشنود می‌گرداند، و هر زمان بلایی از سوی خداوند بر او وارد شود چون یقین دارد پاداشی که به او تعلق می‌گیرد برتر از چیزی است که به سبب آن بلا از دستش رفته است بدان راضی و راغب بوده و آن را دوست می‌دارد و خداوند را بر آن شکر می‌گوید. این وقتی است که او ثواب و احسانی را که در برابر آن بلا به او داده می‌شود در نظر می‌گیرد اما ممکن است محبت به قدری بر دلش چیره شود که خوشی او تنها بر آوردن مراد محبّوب و به دست آوردن رضای او باشد نه چیز دیگری غیر از آن و جز رضا و مراد دوست، محبّوب و مطلوب دیگری نداشته باشد.^۱ (غزالی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۶۶)

۱ - سعدی این مطلب را در باب سوم بوستان به شکل زیبایی به نظم در آورده است. او حال عاشقان حق تعالی را چنین توصیف می‌کند
دمادم شراب الم در کشند وگر تلخ بینند دم در کشند
نه تلخ است صبری که بر یاد اوست که تلخی شکر باشد از دست دوست

جمع‌بندی و نتیجه

از آنچه در این تحقیق گفته شد روشن می‌شود که از نظر غزالی حبّ و عشق اسباب و عللی دارد که اکثر این اسباب به حبّ و عشق حق تعالی برمی‌گردند. غزالی برای عشق پنج سبب و علت ذکر می‌کند که عبارتند از: ۱- حب ذات و کمالات مربوط به ذات ۲- نیکی دیدن ۳- وجود صفات نیکو مانند عدالت و پرهیز از ظلم ۴- زیبایی معانی و صفات مانند علم و قدرت ۵- مناسبت و مشاکلت.

از نظر غزالی بازگشت کلیه حبّ‌ها و عشق‌ها به حبّ و عشق حق تعالی است. او معتقد است که حبّ ذات، خود پرتوی از حبّ و عشق به حق تعالی می‌باشد. همچنین هیچ کس به اندازه خدا به انسان نیکی نکرده است تا پیش و بیش از او محبوب و معشوق انسان واقع شود. در خصوص عدالت، علم، قدرت و سایر صفات نیز چنین است، در تمام صفات کمالی هیچ وجودی با حق تعالی قابل قیاس نیست. بنابراین محبوب و معشوق حقیقی و نهایی انسان از این جهات نیز او می‌باشد. اگر ملاک دوستی اموری مانند مناسبت و مشاکلت قرار بگیرد، باز هم غزالی حق تعالی را محبوب و معشوق حقیقی انسان می‌داند. زیرا بنا بر روایات خدا انسان را بر صورت خویش آفریده است.

حبّ و عشق حق تعالی عامل اصلی انگیزش انسان به سوی کمال و امور اخلاقی است. کمالاتی مانند «آرزوی لقای حضرت حق تعالی» و در نتیجه «کمال نرسیدن از مرگ»، «اطاعت از دستورات خداوند متعال و پرهیز از پیروی هوای نفس»، «دوست داشتن آنچه که مرتبط با خداست مانند قرآن و پیامبر و اولیاء خدا»، «دوست داشتن تمام مخلوقات خدا از آن جهت که اثر او می‌باشند»، «رازداری و پنهان داشتن اسرار الهی»، «ذکر دائم حق تعالی»، «انس به خلوت و کناره‌گیری از قیل و قال خلق»، «خوف و ترس از قطع شدن ارتباط با حق تعالی» و نهایتاً «رضا به قضای الهی» از مهمترین اموری هستند که عشق به حق تعالی انسان را به سوی آنها برمی‌انگیزد. غزالی تمام محاسن دینی و اخلاقی را ثمره عشق و حبّ الهی می‌داند.

نتیجه تربیتی که از این تحقیق به دست می‌آید این است که چون حبّ و عشق حق تعالی بدون معرفت و شناخت او امکان‌پذیر نیست، باید معرفت حق تعالی به عنوان مقدمه رسیدن به اخلاق حسنه در اولویت قرار گیرد. بر متولیان امر تعلیم و تربیت واجب است تا شناخت خدا، صفات و افعال او را در رأس برنامه‌های خود قرار دهند. زیرا هرچه شناخت بیشتر باشد، عشق عمیق‌تر می‌شود و هرچه عشق عمیق‌تر شود تلاش برای تشبه به معشوق و در نتیجه تقرب به او بیشتر می‌شود و در نتیجه بسیاری از مشکلات اخلاقی و تربیتی جامعه که نتیجه دوری از خداست حل می‌شوند. بنابراین شناخت و معرفت حق تعالی بهترین وسیله جهت ترویج اخلاق خواهد بود و باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد.

فهرست منابع

- ۱) قرآن کریم
- ۲) ادواردز، پل، (۱۳۷۸)؛ فلسفه اخلاق، انشاءالله رحمتی، تهران، تبیان.
- ۳) آبراهاموف، بنیامین، (۱۳۸۹)؛ نظریه غزالی در باره عشق الهی، سمیرا ارسنجانی، مجموعه مقالات غزالی پژوهی، تهران، خانه کتاب
- ۴) اتینکسون، ریتا. ال و دیگران، (۱۳۹۱)؛ زمینه‌های روان‌شناسی هیلگارد، محمد نقی براهنی و دیگران، تهران، رشد
- ۵) ارسطو، (۱۳۸۵)؛ اخلاق نیکوماخوس، محمد حسن لطفی، تهران، طرح نو
- ۶) اسلامی، سید حسن، (۱۳۷۸)؛ اخلاق فضیلت مدار و نسبت آن با اخلاق اسلامی، پژوهش‌نامه اخلاق، شماره ۱
- ۷) افلاطون، (۱۳۸۰)؛ آپولوژی، محمد حسن لطفی، مجموعه آثار، تهران، خوارزمی، ج ۱
- ۸) خدایپناهی، محمد کریم، (۱۳۸۲)؛ انگیزش و هیجان، تهران، سمت
- ۹) امام خمینی، روح الله، (۱۳۷۶)؛ شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)
- ۱۰) شریف، میان محمد، (۱۳۶۵)؛ تاریخ فلسفه در اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
- ۱۱) شیرازی صدرالمتألین، (۱۹۸۱)؛ الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی،
- ۱۲) غزالی، محمد، (۱۴۰۶)؛ احیاء علوم الدین، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى
- ۱۳) -----، (۱۳۵۴)؛ کیمیای سعادت، حسین خدیو جم، تهران، شرکت سهامی، کتاب‌های جیبی، چاپ اول
- ۱۴) -----، (۱۹۷۵)؛ معارج القدس فی مدارج معرفت النفس، بیروت، دار الآفاق الجدیدة
- ۱۵) فرانکنا، ویلیام. کی، (۱۳۷۶)؛ فلسفه اخلاق، هادی صادقی، قم، مؤسسه فرهنگی طه
- ۱۶) کاپلستون، فردریک، (۱۳۷۵)؛ تاریخ فلسفه، جلد ۱، جلال‌الدین مجتبی، تهران، سروش
- ۱۷) ناجی، زهره سادات و جوادی محسن، روان‌شناسی اخلاقی غزالی، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی کلامی، تهران، سال یازدهم، شماره ۱
- ۱۸) نوسباوم، مارتا، (۱۳۷۴)؛ ارسطو، دکتر عزت‌اله فولادوند، تهران، طرح نو